

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۲۳

تاریخ: یکشنبه ۱۴۰۲/۰۸/۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

امر پنجم: مشتق

پاسخ به یک سؤال:

در خلال مباحث گذشته، راجع به مسجد و جعل حکم توسط فقیه بیاناتی عرضه شد. در این رابطه برخی اظهار نمودند که «همان‌طور که امام قادر است یک حکم تکلیفی وضع کند، مانند حرام‌نمودن متعه، به همان منوال حکم وضعی جعل نموده (مانند پرداخت زکات برای اسبان^۱) یا از باب ورود یا حکومت در موضوعات تصرف می‌کند (مانند عدم شک برای کثیرالشک). بر همین اساس، می‌توان گفت که فقیه هم می‌تواند در موضوعات دخل و تصرف کند. به نظر می‌رسد قبول یا ردّ این موضوع، بیش از آن‌که به دلالت ادله برگردد، به دل و جگر فقیه بر می‌گردد. ... من معتقدم بیشتر از دلالت ادله در فهم حکم شرعی، این خصوصیات شخصیتی و اخلاقی فقیه است که بر برداشت او از ادله اثر می‌گذارد. مرحوم آقای بهاری همدانی در کتابش می‌گوید: یکی از دلایل این که فقها در مواجهه با شبهات بدویه، برائتی یا احتیاطی می‌شوند، طبع و خلق ایشان است.»

در مقام پاسخ به این بیان، توضیحاتی ارائه می‌کنیم. همان‌طور که در گذشته اشاره شد، مسأله جعل حکم تکلیفی به واسطه یک حکم حکومتی تقریباً مورد قبول همگان بوده و در سیره ائمه علیهم السلام و بیانات فقها در طول

^۱. توجه شود که بهتر آن است به رغم تعبیر بزرگانی چون شیخ حرعاملی به زکات، چنین عبارتی را به کار نگیریم؛ چرا که در روایت بیان نشده که حضرت امیر علیه السلام جعل زکات نمودند. چه بسا بتوان کلمه «مالیات» را جایگزین نمود.

تاریخ مشاهده می‌گردد. مثلاً در مکاسب بیان شده که «الظاهر عدم الخلاف فی إجبار المحتكر علی البيع»^۱؛ یعنی فقیه به واسطه نیاز مردم، بر محتکر فروش جنسش را واجب می‌کند؛ اما همان‌طور که عرض شد، جواز جعل حکم وضعی محل خلاف است؛ ولو که خود ما فی الجمله پذیرفته‌ایم که در صورت انحصار نیل به مصالح عام مسلمین در این چنین وضعی، می‌توان موقتاً از آن بهره برد. مثلاً بگویند هرگونه معامله فروش املاک فلان منطقه به یهودی‌ها و مسیحی‌ها باطل می‌باشد. به همین واسطه، دوستان جوان ما مقداری احتیاط به خرج داده، آن چه از پشتیبانی ادله متقن بی‌نصیب است به سهولت قبول نمایند.

هم‌چنین باید گفت که این فرمایش امام علیه السلام: «لا شک لکثیر الشک»، از آن‌جا که مناسبتی با محل بحث ما ندارد، نمی‌تواند مورد استشهاد قرار گیرد. چراکه این، حکمی الهی است؛ نه تصرفی از سوی ائمه؛ یعنی خداوند متعال فرموده است که انسان‌های کثیرالشک تا زمانی که مداوا شوند به شکشان اعتنا نکنند. لذا است که این حکم ابدی است و امام آن را به عنوان حکم حکومتی مطرح نفرموده‌اند؛ بلکه در مقام مبین شرعیت قرار داشتند. این در حالی است که امام آن‌گاه که حق متعه را از علی بن یقین سلب نمودند، در حال بیان قسیمی برای حکم الهی بودند که همانا حکم حکومتی باشد؛ البته این نوع حکم هم براساس ضوابط است؛ اما حکم الهی نیست. به همین توضیح، می‌بایست در جلوگیری از خلط میان حکم الهی و حکم حکومتی کوشید.^۲

به علاوه، در مورد این که گفته شد مسائلی جز دلالت ادله در اجتهاد تأثیرگذار هستند، باید گفت که بی‌شک دیدگاه فقها در رابطه با چگونگی تعامل با ادله متفاوت است. مثلاً اگر کسی نگاهی عدالت‌محور داشته باشد، یا برخوردار از دیدگاهی مقاصدی باشد، فقه او در جاهایی متفاوت می‌گردد. حتی ممکن است شخص به واسطه محیط اجتماعی و اطرافیان خود دست‌خوش انفعالاتی گردد؛ لذا آن‌که در یک محیط بسته بسیار سستی نمو می‌یابد، با کسی که در محیطی باز زیستن نموده، بعد بسیار دارد. با این حال نمی‌توان نقض این مطلب را نادیده گرفت؛ مثلاً آن‌جا که دیده شده شخصی در محیط کاملاً باز غرب رشد کرده، ولی به قدری سستی می‌اندیشد که گاه شمیم فکر بسته او، موجب اشمئزاز آدمی می‌گردد یا آن‌گاه که آمدوشد فردی تنها در کوچه‌پس‌کوچه‌های قم بوده، منتها

۱. مکاسب / ج ۲ / ص ۲۹۹

۲. مخاطبان گرامی می‌توانند به منظور مطالعه بیشتر در باب تفاوت حکم حکومتی با حکم الهی (که به غایت ظریف است) به کتاب فقه و مصلحت مراجعه نمایند.

از یک دیدگاه عمیق اجتماعی منتفع می‌باشد. بله، نمی‌توان اثر فی‌الجمله را نافی شد؛ اما نگوییم که فتوای فقیه دهاتی، بوی دهات و فتوای فقیه شهری بوی شهر می‌دهد؛ چراکه این بیان «کلمه حق یراد منها الحق، اما یراد بها الباطل» است (از آن‌جا که حضرت در نهج‌البلاغه تعبیر «بها» را به کار برده‌اند، احتمال می‌دهیم که ایشان در پی این هستند که بفرمایند «کلمه حق یستفاد بها الباطل»؛ چراکه تعبیر «یراد» آن‌گاه که با «ب» می‌آید، در آن معنای استفاده تضمین می‌گردد).^۱ یعنی گاه، گوینده‌ای از کلامی حق، معنای حقی اراده می‌کند؛ ولی دیگرانی، آن را دست گرفته و سوءاستفاده می‌کنند. مثلاً در باب نمونه‌ای که نویسنده متن فوق از یکی از محترمین نقل نمودند، مبنی بر این‌که برائتی یا احتیاطی شدن وابسته به طبع انسان است، در مقام عمل مواردی را بر خلاف آن مشاهده می‌نماییم. مثلاً چنان‌چه ادله برائتی‌ها را مشاهده نمایید، آن‌ها به صورت مفصل به روایات تمسک می‌نمایند. از قضا اخباری‌ها در زندگی خود محتاط‌تر از برائتی‌ها نبوده‌اند؛ بلکه با مشاهده برخی ناسزاهای عده‌ای از آن‌ها درمی‌یابیم که در برخی جهات کاملاً رها بوده‌اند.^۱ علی‌ای‌حال چیزی بر زبان جاری نمی‌نماییم که واقع و تجربه آن را تأیید نمی‌کند^۲ و از پذیرش این مطلب به صورت مهارناشده، امتناع می‌ورزیم؛ اما در عین حال تأثیر شخصیت فقیه را در برآیند فتوا انکار نمی‌کنیم.

^۱ . البته ناگفته نماند که برخی از آن‌ها بسیار محترم بوده‌اند. ما از حرمت امثال شیخ حر، صاحب حدائق و محدثین مجلسین که همگی اخباری هستند چشم نمی‌پوشیم.

^۲ . گاهی یک روایتی را که مثلاً ما زیر بار آن نمی‌رویم آقای دیگری مسلم می‌پندارد؛ مانند بحثی که چندی قبل با یکی از محترمین قم در مشهد داشتیم. ایشان در آن شب، به عنوان نقضی بر افکار ما، به روایتی بهره جست که مضمونی چنین دارد: «اگر دختری با جوانی بی‌تعهد ازدواج نمود و فقط یک بار به همان مقدار بیان شده با وی نزدیکی نمود، بعد از آن هر مقدار هم که زن اذیت بشود، به این بلا مبتلا گشته و ناچار باید صبر نماید.» مثلاً یک دختر دوازده یا سیزده ساله، می‌بایست شصت یا هفتاد سال صبر کند. ایشان با استناد به این روایت، می‌فرمود که شما که گاهی بحث از اخلاق و عدالت و اهداف عالی شریعت (مقاصد) می‌زنید، این حدیث را چه می‌کنید؟

من گفتم گذشته از این‌که سند این روایت ضعیف است و همین برای طرد آن کافی می‌باشد، باید گفت حتی اگر سندی صحیح‌اعلی برای آن فرض نماییم، بدان عمل نمی‌کنیم. این‌که در روایات گفته شده که اگر از ما بیانی به شما رسید و خلاف روح قرآن و سنت بود آن را کنار بگذارید یا به دیوار بزنید، منظور کدام روایات است؟ روایت ضعیف که خود زمین خورده هستند و نیازی به زمین زدن ندارند. آن‌که نیاز به زمین زدن دارد، روایت صحیحی است که برای آن سندسازی شده است. می‌بایست توجه نمود که برخلاف آن‌که در سوی مقابل مدام گفته می‌شود: «قول معصوم»، نهایتاً این، یک روایت است. روایت قول قطعی معصوم است؟ قول معصوم آن‌جا است که به فرض محال صدایی که اطمینان دارم صدای معصوم است واقعا و نه از روی توهم به دو گوش من برسد. آن‌گاه آن سخن پذیرفته می‌گردد.

دلالت یا عدم دلالت فعل بر زمان:

بنا بود لختی به این سرفصل پردازیم. بیان شد که این موضوع فاقد اثر فقهی و استنباطی، اما حائز اثرات علمی می‌باشد و نمی‌توان بدون اطلاع از این مسأله در سطح خارج تحصیل نمود.

همه آن‌چه که تا کنون حول این محور خوانده شده، این نظر را تأیید می‌کند که فعل دلالت بر زمان دارد. فعل ماضی دلالت بر زمان گذشته و فعل مضارع دلالت بر زمان حال و آینده دارد و لذا نمی‌توان این‌ها را به جای یکدیگر به کار برد. چنان‌چه در فارسی نیز این‌گونه است. مثلاً اگر بگویید «به مسافرت رفتم» یا «خانه‌ام را فروختم» مخاطب شما گذشته فهم می‌کند؛ ولی اگر بگویید «می‌خواهم به مسافرت بروم» یا «به مسافرت می‌روم» حال یا آینده فهمیده می‌شود. هم‌چنین در عربی، میان «ضَرَبَ» و «يَضْرِبُ» فرق گذارده می‌شود.

اما این داشته‌ما توسط برخی از نحوات و اصولی‌ها مورد خدشه واقع شده است؛ مثلاً ابن‌هشام. ایشان گفته است که فعل دلالت بر زمان می‌کند؛ اما نه افعال انشائی. مثلاً در عبارت «بعتُ» چنان‌چه مقصود خبر از بیع باشد، دلالت بر زمان دارد؛ اما اگر این عبارت را در جلسه عقد بگویید دیگر دلالتی بر زمان نمی‌کند.

سپس ابن‌هشام اضافه کرده که در این‌جا، برخی گفته‌اند دلیل این‌که چنین فعلی دلالت بر زمان نمی‌کند این است که از خبر به انشا منتقل شده است. توضیحی که ما می‌افزاییم این است که امثال «بعت» انشایی، نسبت به امثال «بعت» خبری از دو جهت تغییر کرده‌اند: ۱. از زمان منخلع شده‌اند. ۲. از خبر به انشا تبدیل گشته‌اند. مبتنی بر این، به واسطه این‌که فعل انشایی، از خبر به انشا تبدیل شده است، دلالت بر زمان نمی‌کند.

سپس ابن‌هشام گفته است که راجع به امثال «قم» چه می‌گویید؟ آیا این هم از خبر به انشا تبدیل شده است؟ منظور ایشان از «قم»، افعال امر در صیغ حاضر است. چراکه صیغ غائب امر، جزء افعال مضارع به حساب می‌آیند. شاهد این مطلب آن است که فعل را تنها به سه قسم ماضی، مضارع و امر تقسیم نموده‌اند که ما را به این التفات می‌دهد که برخی افعال دیگر، غیر از مصادیق رائج فعل مضارع، همگی مضارع به حساب می‌آیند. لذا طرح این

پرسش که «تکلیف افعال نهی، استفهام، نفی و ... چه می‌شود؟» پس از شنیدن تقسیم مزبور، نابجا است؛ یعنی مضارع علاوه بر مصادیق رائج خود، مضارع با «لا»، مضارع با لام، مضارع با «لم»، مضارع با «هل» و ... را نیز دربرمی‌گیرد. به هر حال ایشان می‌گویند با این بیان تکلیف «قم» چه می‌شود؟ شاید گفته شود که اصلاً فعل نیست. چراکه نه سابقه خبر بودن دارد و نه دارای زمان می‌باشد (گفته نشود که زمان حال دارد که خواهیم گفت که زمان حال در خود فرمان می‌باشد؛ نه در «قم» که تنها دلالت بر «امر به قیام» دارد). به مناسبت مجال، در این باره فقط عرض می‌کنیم که این مطلب گفتنی نیست. ابن هشام با چیزهایی درگیر شده که از مسلمات دانشی است که خود را وقف آن نموده است. کوتاه سخن، آن‌که از این بند فهمیدیم که دلالت فعل بر زمان، در میان خود نجات نیز، خالی از گفتگو نمی‌باشد.

اما با تتبع گسترده‌ای که صورت گرفته است، به دو نظر در میان اصولی‌ها دست یازیده‌ایم.

۱. آخوند خراسانی می‌فرماید: فعل مطلقاً دلالت بر زمان ندارد. چنین سخنی، می‌تواند سهولت بسیاری برای شخصی که می‌خواهد به تفسیر قرآن بپردازد، به ارمغان آورد؛ چراکه تمام افعالی که در قرآن به خداوند متعال یا به مجردات نسبت داده شده، دیگر عاری از زمان بوده و برخی مشکلات در این زمینه مرتفع خواهد گردید؛ مانند «كان الله سميعاً عليماً»، «يوفون بالندر و يخافون يوماً كان شره مستطيراً». البته ایشان این نظر را مطرح می‌کند و سپس مؤیداتی بر آن اقامه می‌نمایند که هیچ‌یک از آن‌ها کارساز نمی‌باشند.

۲. برخی میان ماضی و غیرماضی تفصیل قائل شده‌اند؛ به این ترتیب که ماضی دلالت بر زمان می‌کند و مضارع و امر و نهی دلالت بر زمان نمی‌کنند.

بنابراین «الاصوليون بين منكر لدلالة الفعل على الزمان مطلقاً و مفصلاً بين الماضى و المضارع و الامر و النهى».

اگر خواننده گرامی متوجه شده باشد به یک نظر اشاره نکردیم و آن دلالت مطلق بر زمان می‌باشد. دلیل آن هم این است که چنین رأیی را در میان آرای اصولی نیافتیم؛ به خلاف نجات که از بین آن‌ها امثال ابن مالک قائل به این قول گشته‌اند.

پرسشی که پس از شنیدن این اقوال، ذهن‌های بکر را در بر می‌گیرد این است که بنا به رأی به عدم دلالت فعل بر زمان، آیا می‌توان افعال ماضی و مضارع را به جای یک‌دیگر به کار برد؟ نظیر کسانی که به تازگی با زبانی آشنا شده‌اند و مثلا به جای «من فردا می‌آیم» می‌گویند «من فردا آمد». پاسخ ایشان منفی است. آن‌ها اصلا اجازه نمی‌دهند که کسی به جهت حکایت از حادثه گذشته، فعل آینده بیاورد یا برای صحبت از آینده فعل گذشته، مگر مجازا (مثلا می‌توان فعل مضارع را به جهت بیان این که حتما محقق خواهد شد، مجازا به جای ماضی به کار برد؛ مانند آن‌جا که در فارسی، در پاسخ این که «آیا به خانه ما می‌آیی؟» گفته شود: «آدم.»؛ یعنی «حتما می‌آیم.»). علاوه بر این، قائلان به تفصیل هم جواز استعمال جابجا را منکر هستند. با این حساب همگی در این نوع استعمال متفق هستند و این ثمره نزع را از نظر عملی کاهش می‌دهد.

بنابراین سخن به این می‌رسد که ایشان چگونه بین این دو اعتقاد خود تسالم ایجاد می‌کنند: عدم دلالت فعل بر زمان و عدم جواز استعمال افعال ماضی به جای مضارع و برعکس؟ این‌ها می‌گویند با این که دلالت فعل بر زمان، به صورت تضمینی نمی‌باشد، یعنی این‌گونه نیست که زمان جزئی از دو مدلول فعل باشد (چنان که ابن مالک قائل بود)، اما فعل دلالت بر یک خصوصیتی می‌کند که آن خصوصیت باعث می‌شود تا ما دلالت فعل بر زمان را بالالتزام بفهمیم. به زبان ساده، ایشان با نفی دلالت تضمینی و اثبات دلالت التزامی، پای فعل را از دلالت بر زمان کوتاه می‌نمایند؛ چراکه مدلول هر کلمه یا مدلول مطابقی آن است یا تضمینی^۱.

ایشان می‌گویند که آنچه فعل ماضی بر آن دلالت دارد، تنها «تحقق» است؛ مثلا شما هر وقت بخواهید به زدنی محقق شده اشاره نمایید، می‌گویید «ضرب». هم‌چنین آنچه که فعل مضارع دلالت دارد، تنها «توقع» و «انتظار» است. مثلا به منظور ایجاد توقع ضرب، می‌گویید «یضرب». با این توضیح، باید گفت که زمان گذشته از تحقق و زمان حال و آینده از توقع به صورت التزامی فهم می‌شوند.

حال برخی به جای تعبیر به تحقق و توقع، از «سبق» و «لحوق» بهره برده‌اند. ماضی دلالت بر سبق و مضارع دلالت بر لاحق می‌کند. ناگفته پیداست که نمی‌توان از کلمه «سبق» زمان گذشته را و نیز از کلمه «لحوق» حال و آینده را منفک نمود.

^۱ . مقرر: استاد گران‌قدر دو جمله اخیر را در آینده بیان می‌کنند.

عبارت ما در سلسبیل چنین است: «ثم لا يخفى أن المنكر لا ينكر الفرق الواضح بين فعل الماضي و المضارع و أنه لا يصح استعمال أحدهما مكان الآخر بل ينكر أن يكون الفعل موضوعا للدلالة على الزمان بنحو التضمن (به خلاف ابن مالک که گفت «المصدر اسم ماسوی الزمان من مدلولی الفعل»). یعنی ابن مالک می گفت فعل دو مدلول دارد: یکی حدث و دیگری زمان که همین دلالت فعل را بر زمان را به دلالت تضمینی بدل می سازد. و يقول إن لكل من الفعل الماضي و المضارع خصوصية تلازم (یعنی دلالت التزامی. دلالت بر خصوصیتی می کند که در ماضی با گذشته و در مضارع با حال تلازم دارد). و قد وقع الخلاف بينهم فی الكشف عن هذه الخصوصية فقیل إنها تحقق الحدث (در ماضی) و ترقب الحدث (در مضارع) و قیل سبق (در ماضی) و لحوق (در مضارع) و قیل غیر ذلك.^۱

هم اکنون جمله ای از حضرت امیر علیه السلام راجع به تعریف اسم و فعل نقل می کنیم. ایشان در جمله معروفی می فرمایند: «الاسم ما أنبأ عن المسمى و الفعل ما أنبأ عن حركة المسمى». مثلاً «زید» اسم است؛ چرا که دال بر یک مسما است؛ اما حرکت زید فعل به حساب می آید. در این بیان، امام هیچ اشاره ای به زمان نفرموده اند و چه بسا بتوان با مقایسه آن با سخن ابن مالک، بطلان دلالت فعل بر زمان را اثبات نمود؛ اما ممکن است گفته شود که حضرت در مقام بیان تمام جزئیات نبوده اند. بله، باید حضرت در مقام بیان همه جزئیات باشند تا نتیجه مورد نظر گرفته شود.^۲

نکته مهمی که می بایست به منزله آب پاکی بیان نمود، اصل بیست و سوم کتاب سلسبیل و هدف ما از طرح این سرفصل در این جا می باشد و آن این است که دلالت فعل چه به نحو تضمن باشد و چه به نحو التزام، بسیاری از افعال فارغ از زمان هستند؛ مخصوصاً در نصوص دینی مثل روایات. علاوه بر افعالی که به خداوند متعال یا مجردات نسبت داده شده و حتماً خالی از زمان می باشند، فراتر از آنها، مثل آن وقتی که راوی سؤال می کند که «رجل شک بین الثلاث و الاربع»، فعل «شک» عاری از زمان می باشد؛ یعنی به این معنا نیست که مردی در گذشته چنین شک کرده و حال و آینده را شامل نمی گردد. هم چنین است فعل «بینی» در پاسخ امام: «من شک بین الثلاث

^۱. البته برخی دلالت تضمینی را قبول ندارند و به تبع تقسیم دلالت به مطابقی، تضمینی و التزامی را نیز زیر سؤال می برند.

^۲. من در این جا نوشته ام «و تمام الکلام فی علم الاصول». بعضی دوستان فکر کرده اند من اشتباه کرده ام؛ لکن دلیل این بیان، این بوده است که این بحث را اصولی ها بیشتر دنبال کرده اند؛ به خلاف نحوات.

و الاربع یبنی علی الاکثر». به صورت کلی، بیانات امام و معصوم آنجایی که مبین شریعت هستند، نه ماضی آن مخصوص گذشته است و نه مضارع آن مخصوص حال و آینده. باید گفت که این به معنای پذیرش دلالت التزامی نیست؛ هم‌چنین استعمالی مجازی نمی‌باشد. گویا در قانون آن‌گاه که می‌خواهد القا بشود، زمان الغا می‌شود. این سخن نویی است که بی‌زمانی را از افعالی که به مجردات نسبت داده می‌شوند، به افعال مورد استفاده در متون قانونی تسری می‌دهد. آنچه هدف ما بود از بیان این مطالب در درس اصول، همین بود که گفته شود فراوان رخ می‌دهد که افعال دلالت بر زمان نداشته باشند. چنان‌چه بسیاری از افعال قرآن، مربوط هر سه زمان می‌باشند؛ به خلاف بعضی تفاسیر. حتی آیات قیامت هم، چون اشاره به تجسم اعمال دارد زمان گذشته را هم در بر می‌گیرد.

الحمد لله رب العالمین.